

با اینکه این مطلب حاوی تعریضی به دوتن از ارزنده‌ترین همکاران ما (جناب جمالزاده و جناب موسوی گرمارودی) است، و متأسفانه در قسمتهائی از حد اعتدال ادبی خارج شده است، حرمت دوستی را نتوانستیم بر حرمت فکر و عقیده و حق دفاع فردی ترجیح دهیم. متقابلاً حق کسانی که در این نوشته مورد انتقاد قرار گرفته‌اند محفوظ است.

جواب محمود کتیرائی به موسوی گرمارودی

# درباره‌ی جمالزاده-هدایت-آل احمد



و نیز از برخی از نوشته‌های من در باره این دو تن نتیجه‌گیری‌هایی کرده بودند که روح از آنها خیر نداشته‌است.

اینک برای توضیح، چند نکته را یادآوری می‌کنم.

نخست درباره آقای جمالزاده: بوارونه نوشته نویسنده «نگین»،

من هیچگاه «برائرت نیاز به دانسته‌های این نویسنده درباره هدایت، سر قلم را کج» نکرده‌ام. دلیل:

۱ - نامه‌های جمالزاده به من درباره صادق هدایت از تاریخ

دوم شهریور ۱۳۴۵ آغاز میشود و در تاریخ ۲۶ اسفند ۴۹، پایان می‌پذیرد

(نگاه شود به: کتاب صادق هدایت صفحه ۲۳۲ تا ۲۶۳ - در این کتاب

تاریخ دقیق تحریر هر یک از نامه‌ها ثبت گردیده‌است) در فاصله این دو

تاریخ یعنی در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ که من با جمالزاده درباره

صادق هدایت مکاتبه می‌کردم، کتاب «فراماسوئری در ایران» به چاپ

در شماره ۸۲ ماهنامه نگین (اسفند ۱۳۵۰) یادداشتی بنام (حمله به آل احمد در کتاب صادق هدایت) چاپ شده بود. آن یادداشت به یک اعتبار در دو بخش بود: بخشی خرده‌گیری و بخش دیگر ستایش بی‌دریغ از کتاب و کوشش گرد آورنده آن.

بیش از هر چیز باید بنویسم که من یک سالی است که از ایران دورم و از این روی از برخی از رویدادها چنانکه باید و شاید آگاهی ندارم. مثلاً نمیدانم چرا «کتاب صادق هدایت» که در پانصد و پنجاه صفحه در چاپخانه کاویان چاپ شده بود، اینک پس از یکسال در چهارصد صفحه بدست خوانندگان رسیده است، و نیز نمیدانم چرا جای عکس‌ها و سندها را عوض کرده‌اند و حتی شماره‌گذاری صفحات کتاب بهم خورده است...

اما نویسنده یادداشت، در باره روابط من با جاوید یاد آل احمد و آقای جمالزاده چیزهایی نوشته بودند که از بیخ و بن نادرست است،

رسیده است ( بهمن ماه ۱۴۶۶ ) و در آن کتاب در گفتاری که در باره تقی‌زاده نوشته‌ام ، با تندی به جمالزاده انتقاد کرده‌ام . پس برائرت نیاز به دانسته‌های جمالزاده درباره هدایت ، « سرقلم را کج » نکرده‌ام .

۲ - گذشته از این ، اگر برائرت نیاز به دانسته‌های جمالزاده درباره هدایت سر قلم‌را کج کرده بودم ، هنگامی که این نیاز برآورده شد منطقی بایستی سرقلم را « راست » میکردم ، یعنی پس از بدست آوردن آگاهی‌های جمالزاده درباره هدایت ، نمی‌بایستی در « کتاب صادق هدایت » به ستایش از جمالزاده بپردازم و حال آنکه این کار را کرده‌ام .

در واقع بد فهمی آقای نویسنده « نگین » از بینش منطقی ایشان سرچشمه می‌گیرد . منطق مقبول ایشان چنانکه از شیوه استدلال - و یا بهتر بگویم : احتجاج - ایشان برمیآید ، منطق دو بعدی است . و من این منطق را فرسوده و پوسیده میدانم و بکار برد آن را بویژه در جایی که سخن از شناخت آدمی و داوری درباره اوست ، بسیار ساده بینانه میدانم . من منطق پویایی که آدمی را در منشور هستیش می‌بیند و بررسی می‌کند ، منطق متحرک زنده چندبعدی را پذیرفته‌ام و برپایه این منطق است که درجایی که جمالزاده را در خورستایش دیده‌ام او را ستوده‌ام و در جایی دیگر که او را درخور نکوهش دانسته‌ام ، او را نکوهیده‌ام . از جمله در « کتاب صادق هدایت » به دلالتی که در همان کتاب آمده است ( صفحه ۲۲۲ و پس از آن ) براو ارج نهاده‌ام و در کتاب « فراماسونری در ایران » به دلالتی او را سخت نکوهیده‌ام . اینک برخی از آن دلائل را به کوتاهی یاد می‌کنم :

۱ - چند سال پیش آقای جمالزاده بکرشته مقاله در یکی از ماهنامه‌های تهران می‌نوشت . پس از آن ، مقاله‌ها را سرهم کردند که بنام « خلیقات ما ایرانیان » چاپ شد . در این کتاب آقای جمالزاده از زبان مشتی فرنگی که بویژه برخی از آنان از دست پروردگان شناخته شده دستگاه‌های سیاسی فرنگیان بوده‌اند ، ملت ایران را به باد دشنام و ناسزا گرفته بود . در آغاز کتاب هم چنانکه دوش دیرینه اوست ، پیشگفتاری دراز نوشته بود که تائیدی بود بر همه آن دشنام‌ها و ناسزاها . در هنگام خواندن این کتاب ، بیش از همه ، تاریخ دوست ساله اخیر ایران از پیش دیده خیالم می‌گذشت . و بیش از همه چهره‌های انگلیسیان ، روسیان و امریکائیان را در پشت سطور ماسیده کتاب « خلیقات ما ایرانیان » میدیدم که دست جمالزاده را می‌شاورند و جام‌های باده خود را به شادی جمالزاده می‌نوشند و آنگاه همگیشان بسوی من می‌نگرند و بی‌انگ می‌فهمند سر میدهند و دهن کجی میکنند ... و من حیرت زده از خود می‌پرسیدم : آخر این « متمندان » که همینکه از شهر و دیار خود به سوی شرق سرازیر می‌شوند همه صفات انسانی خود را فراموش می‌کنند ، ازجان شرقیان چه می‌خواهند ؟ این نمایندگان « تمدن غرب » که هست و نیست شرقیان را جاییده‌اند ، حرف حسابشان چیست ؟ این درازستان گولاه استین ، این دلق پوشان پرمکر و زرق ، این غارتگران چند صد ساله شرق ، چرا دست از سرما بر نمی‌دارند ؟

بیش خود بینگارید که کسی بی‌دعوت به خانه شما بیاید ، بی‌زور و رو دار و نداد شمارا بریاید و هست و نیست شما را بچاید و آنگاه به شما دشنام هم بدهد ، شمارا دزد و دروغگو و زورگو و پررو و بی‌انصاف و بی‌احساس و گول و نادان و چه و چه هم بنامد . شما چه حالی پیدا می‌کنید؟ بویژه وقتی که ببینید پیرمردی از هم‌میهنانتان از کنار دریاچه لمان ، خزعبلات این بی‌صفت را با تارها ت سایر همیالکی‌هایش ، به ارفمان برایشان بفرستد آنهم با مقدمه‌ای که مهر ملک فرنگ خورده است و گویای این معنی که نرنجید ! این دشنام‌ها و این ناسزاها را نوش جان کنید که حق با ما « ارباب » است ...

راستی شما به این کار چه نامی می‌نهید ؟ خیانت ؟ بد ذوقی ؟ ناهفمی ؟ پرت و پلاگویی ؟ ... یا همه اینها .

از همه اینها گذشته ، تحقیق در « خلیقات » یک ملت ، روشی دارد . ایزاد کاری می‌خواهد . کارشناسان آگاه و دانایی در هریک از رشته‌های علوم اجتماعی لازم دارد . قلم را درک دشمن نهادن و گفته و نوشته ماموران معذور را حجت و وحی منزل پنداشتن و به شیوه « صندوقچه اسرار » و « هزار پیشه » مطالبی را سرهم کردن ، و آنگاه حکم کلی

صادر کردن و چند قصه و شعر دستمالی شده را به شیوه اهل منبر پنجاه سال پیش پایه احتجاجات سفتی و قیاس‌های خنک قرار دادن ، چیزی میشود مانند مقاله خود آقا درباره تقی زاده و مقایسه قائم مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیر کبیر یا فلان قلمشکن دیوان ( مقاله جمالزاده درباره تقی زاده در کتاب « ران ملخ » چاپ شده است . و ترجمه آن را در ماهنامه بغما می‌توانید بخوانید ) .

من بی آنکه بخواهم برواقعیات موجود چشم ببوشم و « انشاء الله گربه است » گویان از کنارشان بگذرم ، این کار آقای جمالزاده را خیانت میدانم . چاپ کتاب حاجی بابای اسپهانی را هم شامل همین معنی میدانم . اما نوشته‌هایی از جمالزاده را که ارزشی دارد می‌ستایم . « یکی بود یکی نبود » یکی از آنهاست بویژه برخی از نوشته‌های او را درباره جاوید باد صادق هدایت شامل همین معنی میدانم و بروی چشم می‌نهم .

## درباره آل احمد

چنانکه در « کتاب صادق هدایت » نوشته‌ام ، من برای آل احمد همیشه احترام قلبی عمیق قائل بوده‌ام . آل احمد ستاره رونده درخشانده‌ای بود در نیمه شبی پرود و ابرومه « خوشی درخشید ولی دولت مستعجل بود » . نویسنده « نگین » اشتباه می‌کند . آل احمد نمرده است که من « به مرده او چوب بزنم » . او در دل من زنده است . در قلب من جای دارد . دلیری و بی‌پروایی او در گفتن و نوشتن و یاژ نمودن اندیشه‌هایش برای همه کسانی که به شرافت نویسنده‌گی پای بندند درسی است ، سرمشقی است . آقای نویسنده « نگین » می‌نویسد که من آل احمد را « هوجی » خوانده‌ام . من در کجای « کتاب صادق هدایت » چنین کلمه‌ای را درباره آل احمد بکار برده‌ام ؟ چرا با سلخنگی سرقلم را کج می‌کنید و به آدم زنده دیوخ می‌بندید .

از این‌ها گذشته چرا در امری که اطلاعی ندارید اظهار نظر می‌کنید و می‌نویسید که من در زمان حیات آل احمد سکوت کرده بودم ، این ادعای شما هم مانند دیگر خرده‌گیری‌هایتان نادرست است . من در همین ماهنامه نگین چند سال پیش ، در زمان حیات خود آل احمد ، بخشی از انتقاد خود را در باره مقاله صادق هدایتش چاپ کردم .

همه اینها بکنار ، من در مقام حقیقت جویی و در مقام دفاع از بزرگترین مظهر آزادی و وارستگی یعنی صادق هدایت ، نه مرده می‌شناسم و نه زنده . آنچه را که بدان باور دارم هر زمان که مقتضی باشد می‌نویسم و هر زمان که مقتضی باشد بچاپ می‌سپارم و آقای نویسنده « نگین » نبایستی نقش آقا نیلا سر تانی را بازی کند و بما بگوید کی فلان چیز را بنویسیدم و چاپ کردم و کی چاپ نکنیم .

در پیش نوشتنم که بدفهمی نویسنده ارجمند انتقاد از منطق ایشان سرچشمه گرفته‌است . انتقاد ایشان به نوشته من درباره آل احمد نیز از همین چشمه سرچشمه می‌گیرد . نوشتنم و باز می‌نویسم که آل احمد را پاس میدارم و یاد او را گرامی میدارم . شمع هستی او می‌سوخت و دل ما را ، این « ما » بی که از « ناراستی روزگار » و « غدر زمانه » رنج میبرد و میبرد و به‌بوی ناله امید گرم می‌داشت . بسیاری از نوشته‌هایش هم گما بیش زبان دل‌من و تو بود . اما آل احمد تا به کجا نزد ما گرامی است ؟ تا آنجا که با تاریکی می‌جنگد ، تا آنجا که در حق مظلومی چون صادق هدایت بیدادگرانه داوری نکند . تا آنجا که بی‌زاری هدایت را از « رجاله‌ها » ناشی از ناتوانی جنسی او نداند ( نگاه شود به : کتاب صادق هدایت ، صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵ ) تا آنجا که خودکشی هدایت را « رمانتیک بازی » نخواند . ( نگاه شود به : همان کتاب ، صفحه ۲۲۴ ) من با آن آل احمدی که چنین پرت و پلاهایی گفته است نمیتوانم هم‌نوا و هم‌ساز باشم . اگر دیگران با منطق دوبعدی خود ، به این سخنان بی پایه و حتی گاه رشکمندانه و حسودانه آل احمد هم‌ارج می‌نهند و به به و چه چه وزه زه و بیخ بیخ نثار میکنند ، بکنند . اما حق ندارند که هر که این بخش از گفته‌ها و نوشته‌های آل احمد را با دلیل و برهان رد کرد ، « مفرض » بخوانند . همه که نباید به بت شما احترام بگذارند ، شاید کسی نخواهد که « بزواخش » باشد ...

ادامه دارد محمود کتیرائی بروکسل ۴ آوریل ۱۹۷۲